

ضرورت بالقیاس و بالغير مفاد بایدهای اخلاقی

تاریخ دریافت: ۱۳۸۸/۶/۱۳ تاریخ تأیید: ۱۳۸۸/۷/۱۴

حسن معلمی*

چکیده

در باره مفاد باید و نبایدهای مطلق و باید و نبایدهای اخلاقی، نظریاتی عرضه شده که چهار نظریه مهم تر است: (۱) مفاد باید، ضرورت بالغير برآمده از اراده فاعل است؛ (۲) مفاد باید، ضرورت ادعائی و جعلی است؛ (۳) مفاد باید، ضرورت بالقیاس است؛ (۴) مفاد باید، ضرورت بالقیاس و بالغير است یا به عبارت دقیق تر، ضرورت بالقیاس بالغير است. نظریه چهارم مورد قبول نوشتار حاضر است؛ زیرا دیدگاه نخست ضرورت قبل از اراده را پاسخ نداده و نظریه دوم دچار لغویت است و دیدگاه سوم به رابطه میان فاعل و فعل توجه نکرده است.

واژگان کلیدی: ضرورت، باید و نباید، ضرورت بالغير، ضرورت بالقیاس، ضرورت

ادعائی.

*. استاد یار گروه فلسفه دانشگاه باقرالعلوم U.

مقدمه

مفاد «باید و نباید» های اخلاقی از جمله مباحث مهم فلسفه اخلاق است و مباحث زیادی بدان وابسته است؛ همچون «رابطه باید و هست»، «کلیت قضایای اخلاقی»، «رابطه دین و اخلاق» و غیر آن.

در این باره نظریات مختلفی ارائه شده که مهم ترین آنها عبارتند از:

- ۱- مفاد باید اخلاقی، ضرورت بالغیر است؛
- ۲- مفاد باید اخلاقی، ضرورت ادعایی است؛
- ۳- مفاد باید اخلاقی، ضرورت بالقیاس الی الغیر است؛
- ۴- مفاد باید و نباید اخلاقی، ضرورت بالقیاس و بالغیر و یا «بالقیاس بالغیر» است. برای رسیدن به دیدگاه مورد نظر، باید سه نظریه نادرست از نظر نگارنده، مطرح و نقد شود، سپس نظریه گزیده تبیین و توجیه گردد و گامی کوچک در این مسیر بزرگ برداشته شود.

۱۴۰

پیش

۱- نظریه ضرورت بالغیر

طبق این دیدگاه، مفاد بایدهای اخلاقی، ضرورت بالغیر است.

بایدهای اخلاقی به معنای ضرورت است؛ ضرورتی که از ناحیه فاعل مختار ایجاد می شود؛ یعنی فاعل مختار با اراده و تصمیم و خواست خود به فعل خود ضرورت می بخشد؛ زیرا فاعل مختار، علت اراده و تصمیم خود است و وقتی تصمیم بر انجام کاری می گیرد، علت تامه تحقق فعل را فراهم می کند و با وجود علت تامه فعل، فعل ضرورت بالغیر می یابد و «باید» اخلاقی، همان ضرورت بالغیر بر آمده از اراده و تصمیم فاعل مختار در مورد فعل خود است.

باید گفت: رابطه فاعل مختار با فعل خود، رابطه امکانی است؛ یعنی ممکن است آن را انجام دهد و ممکن است انجام ندهد. آنچه این امکان را به ضرورت تبدیل می کند، اراده و تصمیم فاعل مختار برای انجام آن فعل است. به محض اینکه فاعل مختار

تصمیم انجام فعل را می‌گیرد، آن فعل دارای ضرورت می‌گردد و می‌توان گفت: باید فعل مذکور را انجام داد، مثل اینکه باید غذا خورد و یا باید راستگو بود یا راست گفت (حائری یزدی، ۱۳۶۱: ۱۰۲ - ۱۰۴).

در اینجا پرسشی مطرح است که پاسخ بدان، نقد و بررسی نظریه مذکور را به دنبال دارد و آن این است که: آیا فاعل مختار چون ضرورت فعلی را می‌یابد تصمیم برانجام آن می‌گیرد و یا بعد از تصمیم، به ضرورت آن پی‌می‌برد؛ آن هم ضرورتی که خود ایجاد کرده است؟! در ادامه مقاله این پرسش و پاسخ آن پی‌گیری می‌شود.

۲- نظریه ضرورت ادعائی

بر پایه این دیدگاه، مفاد بایدهای اخلاقی ضرورت مجازی، جعلی و ادعائی است. این نظریه بر چند مقدمه مبتنی است:

(الف) بین فاعل مختار و فعل او رابطه امکانی برقرار است - چنانکه گذشت؛

(ب) با رابطه امکانی فعل از فاعل بالضروره صادر نمی‌شود؛

(ج) میان فعل و نتایج آن، ضرورت بالقیاس برقرار است؛ زیرا فعل، یکی از علل تحقق نتیجه است و بین هر علت و معلولی ضرورت بالقیاس برقرار است؛ یعنی با توجه به تحقق معلول، علت، ضرورت دارد. اگر نتیجه فعل محقق باشد، ضرورتاً فعل محقق شده است و یا اگر فعل موجود شود، ضرورتاً نتیجه محقق خواهد شد؛

(د) انسان، خواهان پاره‌ای از نتایج افعال خود است، مثل سیرشدن که معلول غذاخوردن است و یا امنیت اجتماعی که معلول افعال و قوانین خاصی است، مثل جعل قانون مجازات مجرم و غیره؛

(ه) برای رسیدن به نتایج مطلوب، انجام افعال خاصی ضرورت دارد والا انسان به اهداف و نتایج مطلوب خود نمی‌رسد؛

(و) با وجود رابطه امکانی میان فعل و فاعل مختار، انسان فعل را با وصف ضرورت انجام نمی‌دهد و یا ضرورتی برای انجام فعل نمی‌بیند و یا خود را ملزم به انجام آن نمی‌یابد و در نهایت، ممکن است فعل انجام نشود؛

ز) اگر انسان فعل را انجام ندهد به اهداف و نتایج مطلوب نمی‌رسد؛
 ح) پس باید چاره‌ای اندیشید تا انسان فعل را ضرورتاً انجام دهد؛
 ط) انسان می‌تواند بین خود و فعل خود، جعل ضرورت کند تا فعل ضروری گردد
 و اگر ضروری شد، حتماً صورت می‌گیرد.

توضیح: وقتی انسان می‌گوید: حسن شیر است، کار مجازی و اعتباری انجام داده است؛ به این صورت که حسن را که واقعاً مصداق انسان است به دلیل شجاعت، مجازاً مصداق شیر - حیوانی در جنگل - قرار داده است و چنین کارهای مجازی در ادبیات فراوان است و اثر آن، ترغیب به کار یا منع از کاری است.

پس اعتبار، عبارت است از اینکه چیزی را مصداق عنوانی قرار دهیم که حقیقتاً مصداق آن عنوان نیست؛ ولی از باب مجاز و ادعا مصداق آن است برای ترغیب به کاری. همین کار ادعائی را می‌توان در مورد مطلق افعال از جمله افعال اختیاری انجام داد و رابطه میان فاعل مختار و فعل که رابطه امکانی است، مجازاً و ادعائاً مصداق یک رابطه ضروری قرار داد و به جای اینکه بگوییم: من ممکن است غذا بخورم، بگوییم: «من باید غذا بخورم».

ضرورت حقیقی و واقعی میان علت و معلول است، مثل رابطه میان فعل و نتیجه آن، مثل غذاخوردن و سیرشدن که چون غذاخوردن علت سیرشدن است، بین این دو ضرورت بالقیاس برقرار است و همین «ضرورت» را از اینجا می‌گیریم و در مورد رابطه میان فاعل و غذاخوردن قرار می‌دهیم؛ یعنی رابطه امکانی بین فاعل (علی) و غذاخوردن را مصداق این رابطه ضروری می‌انگاریم؛

ی) این جعل و قرارداد لغو و بیهوده نیست؛ زیرا براساس رابطه، بین غذاخوردن و سیرشدن (تأمین نیازهای بدن) تنظیم شده است؛ یعنی - مثلاً - علی چون فهمید میان غذاخوردن و سیرشدن (تأمین نیازهای بدنی او) رابطه علی و معلولی وجود دارد و سیرشدن نیز مطلوب اوست، برای رسیدن به آن هدف و مطلوب کاری کرده که به انجام فعل غذاخوردن ترغیب شود و آن را انجام دهد و لذا گفت: باید غذا بخورم.

پس این جعل‌ها با پشتوانه واقعی صورت می‌گیرد و براساس مصالح و مفاسد تنظیم می‌شود. به تعبیر دقیق‌تر، مبتنی بر واقع است (علامه طباطبائی، ۱۳۵۶: ص ۹۳ - ۱۰۲)؛

مطهری، ۱۳۶۲: ص ۱۹۱ - ۱۹۳؛ همو، ۱۳۷۲: ج ۱، ص ۹۵۴ - ۹۵۵؛ همو، ۱۳۷۳: ج ۷، ص ۲۳۲ و ۳۷۱ - ۲۷۲ و ۴۰۰ - ۴۰۱).

حاصل سخن آنکه: مفاد باید و نبایدهای اخلاقی «ضرورت ادعایی» است و می‌توان استدلال در این باب را طبق این نظریه چنین تنظیم کرد.

بین غذاخوردن و سیرشدن، رابطه علیت و ضرورت بالقیاس برقرار است.
من خواهان سیرشدن هستم و یا مطلوب من سیرشدن است.

پس باید (ضرورت دارد) بین خود و غذاخوردن جعل «باید» کنم (تا با این جعل ترغیب به فعل شوم و با انجام فعل به مطلوب خود برسم).

اکنون پرسش این است که چه نیازی به این روند طولانی هست؟! چه نیازی است که دو «باید» داشته باشیم؟! چرا «باید» اول را پشت سر غذاخوردن نمی‌گذارید؟! به جای اینکه بگویید پس «باید» بین خود و غذاخوردن جعل باید کنم؛ بگویید: پس باید غذا بخورم و این باید یک ضرورت واقعی کشف شده است، نه یک باید مجازی جعل شده. در استدلال مذکور قطعاً «باید» اول، ضرورتی واقعی و حقیقی است که از مقدمات مذکور استنتاج شده است و «باید» دوم، جعلی و قراردادی است. حال اگر کسی همان «باید» اول را پشت سر فعل غذاخوردن گذاشت چه محال و مشکلی به وجود می‌آید؟! پاسخ بدین پرسش، نقد نظریه مذکور را به دنبال دارد که در ادامه آن را پی می‌گیریم.

۳- ضرورت بالقیاس الی‌الغیر

مفاد باید و نبایدهای اخلاقی ضرورت بالقیاس الی‌الغیر است.
همان‌طور که در نظریه پیشین گذشت، بین غذاخوردن (فعل) و سیرشدن (نتیجه) رابطه علی و به دنبال آن، ضرورت بالقیاس الی‌الغیر برقرار است.
مفاد باید و نباید همین ضرورت بالقیاس بین فعل (غذاخوردن) و نتیجه (سیرشدن) است؛ یعنی بالقیاس به سیرشدن، غذاخوردن ضرورت دارد و هر کس طالب سیرشدن است، باید غذا بخورد (مصباح، ۱۳۶۶: درس ۲۰).
نتیجه این نظریه آن است که مفاد باید و نباید یک ضرورت واقعی و حقیقی است،

نه اعتباری، مجازی و قراردادی.

پرسشی که پاسخ بدان، نقد این نظریه را به دنبال دارد، آن است که آیا باید و نبایدهای اخلاقی ناظر به رابطه میان فاعل و فعل هستند (علی باید غذا بخورد، یا من باید غذا بخورم) و یا ناظر به رابطه میان فعل و نتیجه باشند، نظریه مذکور بدون اشکال است و الا تمام نخواهد بود (لاریجانی، ص ۶۴ - ۶۵).

۴- نظریه ضرورت بالقیاس و بالغیر یا ضرورت بالقیاس بالغیر

مفاد باید و نباید ضرورت است، ولی ضرورت بالقیاسی که از یک ضرورت بالقیاس دیگر استنتاج شده است. پس ضرورت بالغیر و یا ضرورت ادعایی و یا ضرورت بالقیاس صرف نمی‌باشد، بلکه ضرورت بالقیاس و بالغیر و یا به تعبیر دقیق‌تر «ضرورت بالقیاس بالغیر» است، ولی بالقیاسی که به بالقیاس دیگر وابسته است و به این اعتبار بالغیر است.

توضیح: در استدلالی که شکل آن گذشت: غذاخوردن، علت سیرشدن است (بالقیاس به سیرشدن، غذاخوردن ضرورت دارد)؛

من طالب و خواهان سیرشدن هستم (می‌خواهم سیر شوم)؛
پس باید غذا بخورم.

در مقدمه نخست یک ضرورت بالقیاس بین فعل و نتیجه برقرار است که در نظریه سوم و همان ضرورت مفاد «باید» قلمداد شده بود؛ ولی در این نظریه مقدمه و علت رسیدن به یک ضرورت دیگر است که در نتیجه، این استدلال مطرح است؛ یعنی جمله: «من باید غذا بخورم».

آنچه در اخلاق و باید و نبایدها مطرح است «باید» مطرح در نتیجه است، نه در مقدمه استدلال؛ زیرا ضرورت مطرح در مقدمه استدلال، رابطه میان فعل و نتیجه را نشان می‌دهد و «باید» در نتیجه رابطه بین فاعل و فعل، و روشن است که دو رابطه متفاوتند، هرچند «ضرورت» و «باید» در نتیجه از «ضرورت» در مقدمه استدلال، به

دست آمده و در واقع بالغیر است.

شکل استدلال به طور منطقی چنین است: (قیاس استثنایی با وضع مقدمه)

اگر من طالب سیر شدن هستم، باید غذا بخورم؛

لکن طالب سیر شدن هستم؛

پس باید غذا بخورم.

دلیل ملازمه بین مقدم و تالی شرطیه قیاس عبارت است از اینکه «غذاخوردن، علت سیر شدن است و با تحقق آن، انسان سیر می‌گردد»؛ یعنی همان رابطه علیت میان غذاخوردن و سیر شدن (بین فعل و نتیجه) که یک ضرورت بالقیاس است. در نظریه سوم، بین دلیل ملازمه مقدمه اول و نتیجه استدلال خلط شده است و یا دست‌کم تعابیر نارساست و در نظریه چهارم این خلط و یا نارسایی به بهترین وجه برطرف و دفع شده است. برای تعمیق فهم در این باب، توضیح دیگری لازم است: هر فعلی دو حیثیت دارد: حیث فی نفسه و حیث صدور از فاعل؛ یعنی ذهن می‌تواند این دو حیثیت را در نظر بگیرد و از همدیگر جدا کند، هر چند در خارج دو حیثیت مذکور به وجود واحد موجودند.

۱۴۵

قیاس

این دو حیثیت به لحاظ رتبه، تقدم و تأخر دارند؛ یعنی حیث فی نفسه بر حیث صدور از فاعل تقدم دارد و همین تقدم، موجب استدلال و استنباط می‌شود. در استدلال مذکور قضیه «غذاخوردن، علت سیر شدن است» به حیث فی نفسه فعل کار دارد و فاعل اصلاً مطرح نیست؛ یعنی غذاخوردن از هر فاعلی که سر بزند یا نفس غذاخوردن، علت سیر شدن است؛ ولی گزاره «من باید غذا بخورم» به حیث صدور از فاعل در غذاخوردن نظر دارد.

به تعبیر دیگر، همان فرق بین وجود و ایجاد، میان این دو قضیه نیز مطرح است؛ یعنی وجود غذا در معده، علت سیری است و ایجاد غذا در معده، علت ایجاد سیری است و رابطه میان وجود و سیری، دلیل ضرورت ایجاد است؛ چون بین وجود فعل و نتیجه، علیت و ضرورت برقرار است. پس بین ایجاد و سیری نیز ضرورتی تولید و استنتاج می‌شود؛ یعنی چون غذاخوردن، علت سیر شدن است و من طالب سیر شدنم، پس باید غذا بخورم؛ یعنی به دلیل ضرورت بالقیاس بین فعل (حیثیت فی نفسه فعل) و

نتیجه، یک ضرورت بالقیاس بین فعل (از حیث صدور فاعل) و نتیجه برقرار می‌گردد که از آن به «باید غذا بخورم» تعبیر می‌کنیم. یعنی اگر قصد رسیدن به نتیجه را دارم و می‌خواهم نتیجه ایجاد شود باید فعل را ایجاد کنم؛ چون بین فعل و نتیجه (با قطع نظر از ایجاد من) رابطه‌ی علی و ضرورت بالقیاس مطرح است.

تجزیه و تحلیل نظریه‌ها

نظریه اول

در این نظریه «باید» با «ضرورت» بالغیر که از ناحیه‌ی اراده‌ی فاعل محقق می‌شود به یک معنا گرفته شده بود؛ یعنی «باید» غذا بخورم، بدین معناست که من با اراده‌ی کردن در باب خوردن غذا و تصمیم بر غذاخوردن، به غذاخوردن که فعلی اختیاری و ممکن الوقوع بود، ضرورت بخشیدم و «من باید غذا بخورم»، یعنی «به دلیل تصمیمی که گرفته‌ام غذاخوردن برای من ضرورت یافته است».

حال پرسش اساسی این است که ما ابتدا می‌فهمیم «باید غذا بخوریم» و سپس اراده می‌کنیم که غذا بخوریم یا بدون این فهم و درک فقط و فقط با تصمیم، این «باید» را ایجاد می‌کنیم؛ به طوری که اگر قبل از تصمیم به ما بگویند آیا «باید» غذا خورد، مردد می‌شویم و هیچ سخنی نمی‌توانیم بگوییم جز اظهار تردید در غذاخوردن؟!

از سوی دیگر، با این نظریه، تصمیم ما می‌تواند هر فعلی را اخلاقی کند؛ زیرا با تصمیم ما باید‌ها و نبایدها شکل می‌گیرند، نه با فهم و کشف واقعی رابطه بین افعال و نتایج. ممکن است صاحب این نظریه اظهار کند که ما اول می‌فهمیم و بعد تصمیم می‌گیریم، اما در این صورت نیازی به ضرورت بعد از تصمیم جهت مفاد «باید» و «نباید» نیست و اگر فهم به درک ضرورت منجر نشود، اراده و تصمیم را به دنبال ندارد. در واقع، چه قائل به جعل ضرورت باشیم (نظریه‌ی دوم) و چه کشف ضرورت (نظریه‌ی سوم و چهارم)، همه این امور قبل از تصمیم، صورت می‌گیرد و اساساً تصمیم بر اساس فهم و یا جعل صورت می‌گیرد و مرحله‌ی بعد از آنهاست و نباید آنچه را

مترتب بر «ضرورت و باید» است، مساوی با آن گرفت. البته روشن است که تصمیم بر هر کاری و سپس اقدام بر انجام آن، یک ضرورت بالغیر نسبت به فعل ایجاد می‌کند، ولی این ضرورت به مراتبی مؤخر از «ضرورت و باید» در قواعد اخلاقی است.

نظریه دوم

نکته قابل توجه در نظریه دوم چند چیز است:

- (۱) ضرورت مورد نظر در «باید» و «نباید» جعلی و قراردادی است، نه کشفی؛ یعنی عقل آن را کشف نمی‌کند، بلکه جعل می‌کند؛
- (۲) این جعل براساس یک کشف است؛ یعنی کشف رابطه علی و معلولی میان فعل (غذاخوردن) و نتیجه (سیرشدن) و یا هر فعل و نتیجه اخلاقی آن، و همین کشف به کمک عوامل دیگر - که بدانها اشاره می‌گردد - پشتوانه یک جعل است؛
- (۳) عوامل دیگری که پشتوانه جعل‌اند - علاوه بر درک ضرورت بالقیاس بین فعل و نتیجه، یعنی رابطه علی و معلولی بین فعل و نتیجه - عبارتند از:

الف) رابطه امکانی بین فعل و فاعل مختار؛

- ب) نیاز انسان به امور فراوان که با افعال خاصی حاصل می‌شوند، مثل سیرشدن که با غذاخوردن حاصل می‌شود یا نتایجی که با فعل اخلاقی حاصل می‌شود؛
- د) با صرف رابطه امکانی، فعل محقق نمی‌شود و نیاز به یک واسطه است و آن واسطه، یک کار مجازی و جعل و قراردادی است.

حاصل این مقدمات آن است که انسان دست به فعل می‌زند:

۱-	غذاخوردن، علت سیرشدن است.
۲-	من طالب سیرشدن هستم.
۳-	بین من و غذاخوردن رابطه امکانی برقرار است.
۴-	به صرف رابطه امکانی، فعل محقق نمی‌شود و جعل لازم است.
۵-	پس «باید» بین خودم و غذاخوردن جعل «باید» کنم.

در جمله شماره «۵» که حکم نتیجه مقدمات چهارگانه را دارد، دو «باید» وجود دارد؛ «باید» اول یک کشف، درک و فهم است و «باید» دوم یک جعل و قرارداد؛ یعنی

با توجه به مقدمات چهارگانه ما می‌فهمیم که «باید» دست به یک جعل و قرار داد بزنیم و یک «باید» جعل کنیم.

حال پرسش این است که آیا مقدمه چهارم که «به صرف رابطه امکانی فعل محقق نمی‌شود و جعل لازم است» ضروری و بدیهی است؟ یا باید اثبات گردد؟ روشن است که بدیهی نیست و باید اثبات گردد، اما اولاً، به چه دلیل جعل لازم است؟ و ثانیاً، این جعل به چه دلیل لازم‌الاجرا است؟!

اگر پاسخ داده شود: به این دلیل جعل لازم است و لازم‌الاجرا است که با این جعل انسان به نیازهای خود پاسخ مثبت داده است؛ یعنی با جعل «باید» برای غذا خوردن، غذا می‌خورد و با غذا خوردن، سیر می‌شود و نیازهای بعدی او تأمین می‌گردد.

پاسخ این است که اگر جعل بدون پشتوانه بود، سودی نداشت و اگر پشتوانه منطقی و عقلی داشته باشد، مورد نیاز نیست و لغو است؛ زیرا اگر گفته شود:

غذا خوردن، علت سیر شدن است.

سیر شدن، مطلوب من است.

پس باید غذا بخورم.

بدون جعل و قرارداد به یک کشف نائل شده‌ایم؛ یعنی از رابطه علی و معلولی بین غذا خوردن و سیر شدن و تأمین نیاز بدن با سیر شدن انسان به کشف «باید غذا بخورم» نائل می‌شود و بدون هیچ جعلی و قراردادی می‌فهمد که باید و ضرورت دارد که غذا بخورد و اگر این درک را نداشت، جعل نمی‌کرد و با این درک، جعل لغو است.

به تعبیر دیگر، اگر بدون جعل، ضرورت غذا خوردن را نمی‌فهمیدیم و با این جعل ضرورت پیدا می‌شد، با این نظریه ممکن بود موافقت شود، ولی بدون درک ضرورت، جعل، منطقی نیست؛ چون پشتوانه ندارد و با درک ضرورت، جعل لغو است و اساساً بدون جعل، یک ضرورت قابل فهم است و با همان فهم، فعل انجام می‌گیرد و جعل، چیزی بر این مسئله نمی‌افزاید.

البته اگر خداوند متعال یا یک موجود عالی و لازم‌الاطاعه، به چیزی امر کند، از باب دیگری عقل کشف ضرورت انجام را درک می‌کند؛ یعنی یک دستور و فرمان و حتی جعل، موجب ضرورت یک فعل می‌شود؛ ولی اولاً، آن فعل خود مبتنی بر یک فهم واقع

است و ثانیاً، خود جعل موجب یک درک ضرورت است؛ به دلیل اینکه جاعل، موجود خاصی است، ولی ربطی به این ندارد که ما با جعل «باید» بین فعل و خود، فعل را ضروری می‌کنیم.

مخصوصاً اگر به نظریه چهارم توجه شود، ناتمام‌بودن نظریه دوم روشن‌تر و دست‌کم عدم نیاز به نظریه دوم ثابت می‌گردد.

نظریه سوم

نظریه سوم از چند مقدمه دیدگاه دوم بهره گرفته است.

۱- بین فعل و نتیجه رابطه علی برقرار است؛

۲- به دلیل رابطه علی بین فعل و نتیجه، میان آنها ضرورت بالقیاس برقرار است؛

۳- رابطه میان فاعل مختار و فعل، امکان است؛

۴- تا درک ضرورت نشود، فعل انجام نمی‌شود؛

۵- پس باید یک ضرورت در میان باشد؛

اما به یک نکته در نظریه دوم توجه نشده است.

۶- «باید و نبایدها» گویای رابطه فاعل و فعل است، نه فعل و نتیجه و یا بر رابطه

فاعل و فعل وارد می‌شود، نه بر رابطه فعل و نتیجه و همین عدم توجه، نظریه سوم را با واکنش ناقدان (لاریجانی، پیشین) مواجه کرده است.

نظریه چهارم

به نظر می‌رسد نظریه چهارم خالی از اشکالات نظریه‌های اول تا سوم است، به چند دلیل:

۱. قبل از تصمیم و اراده، یک ضرورت وجود دارد که علت تصمیم است، بر خلاف

نظریه اول؛

۲. این ضرورت یک کشف است، نه یک جعل، برخلاف نظریه دوم؛

۳. این ضرورت، ناظر به رابطه فاعل و فعل یا حیث صدور فعل از فاعل و نتیجه

است، نه فعل و نتیجه، برخلاف نظریه سوم.

اشکال‌ها و پاسخ‌ها

بر نظریه ضرورت بالقیاس و بالغیر (نظریه چهارم) اشکال‌هایی وارد شده که مطرح کردن و پاسخ بدانها جهت تحکیم این نظریه لازم و ضروری است.

اشکال اول

در این نظریه خواست انسان در باید و نبایدها و گزاره‌های اخلاقی دخالت کرده است و این امر موجب می‌شود قواعد اخلاقی در خوب و بد خود، تابع خواست انسان باشند. به عنوان مثال در گزاره زیر:

غذا خوردن، علت سیرشدن است.

من خواهان سیرشدن هستم یا انسان‌ها خواهان سیرشدن هستند.

پس باید غذا خورد.

نتیجه قیاس (پس باید غذا خورد) تابع خواست «من» یا «انسان‌ها» است. حال اگر همین روال در قضایای اخلاقی طی شود، قواعد اخلاقی تابع خواست «من» و یا «انسان‌ها» می‌گردد.

پاسخ: اولاً، مفاد قضیه «عدالت خوب است» با قضیه «باید به عدالت رفتار کرد» متفاوت است و حتی ممکن است گزاره اول، علت گزاره دوم باشد و اگر منظور از قواعد اخلاقی، دسته اول است، آنها به خواست و اراده انسان‌ها وابسته نیست و همین امر در مورد «مقدمه اول قیاس‌های اخلاقی» نیز برقرار است؛ به عنوان مثال گزاره‌های «غذا خوردن، علت سیری است» و «راستگویی، علت تکامل روح است» ناظر به قواعد اخلاقی فی‌نفسه است، نه ناظر به فاعل و انسان‌ها. پس باید فرقی قائل شد میان قواعد اخلاقی فی‌نفسه که معمولاً با خوب و بد نشان داده می‌شوند و قواعد اخلاقی بالنسبه به انسان‌ها که با باید و نباید مطرح می‌گردد.

ثانیاً، باید بین ضرورت فی‌نفسه گزاره‌های اخلاقی و ضرورت بالقیاس به انسان‌ها تفاوت قائل شد.

اشکال دوم

این نظریه، خشک و عقلانی و بی توجه به جهات عاطفی و ارزش اخلاقی است و انسان‌ها بیشتر اخلاق را به لحاظ جنبه ارزشی و بعد زیباشناختی تصدیق می‌کنند، نه صرفاً به دلیل نگاه عقلانی خشک.

پاسخ

فرق است بین انحصار قواعد اخلاقی در بعد عقلی و معرفت‌شناختی و بین حل مشکل معرفت‌شناختی قواعد اخلاقی و واقع‌نمایی. اگر نظریه ضرورت بالقیاس و بالغیر نافعی جهات ارزشی و زیباشناختی اخلاقی و سازگاری اخلاقی با من علوی - که شهید مطهری مطرح کرده است - باشد، حق با اشکال‌کننده است، ولی هیچ ملازمه‌ای میان قبول ضرورت بالقیاس و بالغیر و نفی جهات دیگر نیست؛ زیرا در بحث فعلی فقط و فقط تمرکز بحث بر سر مفاد باید و نباید و حل مشکل معرفت‌شناختی و توجیه عقلانی است، نه وجود جهات غیر معرفت‌شناختی در اخلاق که علت پذیرش عمومی آنهاست و دلیل صحت و سقم آنها محسوب نمی‌شود و بین علت پذیرش و دلیل صحت، فرق روشنی وجود دارد.

به عنوان مثال، مناسبت با من علوی در کلمات شهید مطهری علت خوبی برای قبول همگانی و ارزشی دانستن گزاره‌های اخلاقی است، اما به هیچ وجه دلیل درستی قواعد اخلاقی نیست؛ زیرا ممکن است اشکال‌کننده به جهات معرفت‌شناختی مثل هیوم، اظهار کنند که چه بسا این پذیرش عمومی و ارزشی دانستن قواعد اخلاقی به دلیل تربیت عمومی انسان‌ها و حاکمیت تربیت خاصی بر جوامع بشری است؛ به گونه‌ای که اگر انسان‌ها به خود واگذاشته شوند اصلاً به این امور توجه نمی‌کنند و روشن است که پاسخ برون‌دینی به این قبیل اشکالات آسان نیست. ولی بر شمردن آثار و نتایج مثبت راستگویی یا عدالت و یا امانت‌داری که مورد اقبال همگانی است، به صورت بهتری توجیه‌کننده صدق گزاره‌های اخلاقی است، به ویژه اگر توجه شود که با توجه به مبانی هستی‌شناختی و خداشناسی و انسان‌شناسی الهی و توحیدی، قرب الهی کمال مطلوب است و با هر وسیله و هر فعلی به این کمال نمی‌توان رسید و انجام واجبات و ترک

محرمات الهی و افعال اخلاقی همه و همه ابزار رسیدن به این کمال مطلوب هستند و خوب و بد آنها بسته به مقدار دخالت در پیدایش این کمال مطلوب است و همین نکته (هر چند ما تفصیل آنها را ندانیم) در توجیه صدق نفس‌الامری بسیاری دخالت دارد.

اشکال سوم

این نظریه به حب ذات و حب کمالات ذات، مبتنی است و حب ذات مشکلات فراوانی را به دنبال دارد؛ از جمله عدم اخلاص و کار برای رضای خدا.

پاسخ

اولاً، با نفی حب ذات، نه اخلاق و نه هیچ حرکت اختیاری توجیه نخواهد شد؛ زیرا هیچ منطقی کار لغو را خوب نمی‌داند و بدون حب ذات و حب کمالات ذات، علت غایی که علت همه افعال است نفی می‌شود و با نفی علت غایی، فعل حکیمانه نیست. ثانیاً، در جمع حب ذات با اخلاص مطالب فراوانی گفته شده که پرداختن بدانها مقاله‌ای جدا می‌طلبد؛ ولی به نظر می‌رسد لبّ کلام این است که باید ذات واقعی را شناخت که «من» واقعی «من» دنیایی مادی، محدود و امثال آن نیست؛ «من» واقعی ما «اوست»؛ یعنی «من» کامل «من» با اوصاف و صفات حق و این من دیگر «من» نیست، بلکه اوست، پس «حب ذات» و «حب من» غلط نیست، بلکه «من» واقعی را باید شناخت. ثالثاً، حل مشکل «حب ذات» و جمع آن با «اخلاص» مشکل همه نظریه‌های اخلاقی است، نه فقط ضرورت بالقیاس و بالغیر و اشکال، اعم است، نه اخص. رابعاً، هر نظریه‌ای به مقدار و محدوده خود حل مشکل می‌کند، نه مطلق و نظریه ضرورت بالقیاس و بالغیر در حد توجیه عقلانی و معرفت‌شناسی موفق است. مشکلات دیگر را باید با گام‌های بعدی بر طرف کرد.

مبانی و آثار نظریه ضرورت بالقیاس و بالغیر

از جمله مباحث ضروری جهت استحکام و تکمیل نظریه ضرورت بالقیاس و بالغیر برجسته‌کردن مبانی آن، جهت تبیین و توجیه دقیق‌تر آن و نیز ذکر آثار، برای فهم میزان کارآمدی و مشکل‌گشایی آن است و در این مسیر، پاره‌ای از شبهات نیز پاسخ داده می‌شود.

الف) مبانی

مبانی این نظریه عبارتند از:

- ۱- حقیقت انسان را روح و نفس او تشکیل می‌دهد و بدن ابزار و یا مرتبهٔ فروتر روح است و ملاک سعادت و شقاوت انسان روح و نفس است؛
- ۲- روح و نفس انسان قابلیت حرکت و تکامل را داراست؛
- ۳- خداوند متعال انسان را بیهوده نیافریده است، بلکه رسیدن به قرب الهی و اتصاف به صفات حق، کمال مطلوب اوست؛
- ۴- هر فعلی (جوارحی و جوانحی) انسان را به غایت مطلوب او نمی‌رساند، بلکه میان افعال و نتایج و غایات آنها رابطهٔ علی و معلولی برقرار است؛
- ۵- تا افعال خاصی انجام نگیرند و اموری ترک نشوند و انسان به صفات خاصی متصف نشود و از صفات خاصی تهذیب نگردد، به کمال مطلوب خود نمی‌رسد؛
- ۶- میزان خوبی و بدی افعال و صفات به میزان تأثیر آنها در رسیدن به کمال مطلوب بستگی دارد؛

۷- اگر انسان قصد رسیدن به کمال مطلوب خود دارد، باید افعال و رفتار خاصی را انجام دهد و از افعال و رفتار خاصی دوری گزیند و نیز صفات خاصی داشته باشد و از صفات خاصی تخلیه شود؛

۸- عدالت، امانت‌داری، صدق، نیکوکاری و احسان و... افعال و صفاتی هستند که در طریق و مقدمه و علت رسیدن به کمال مطلوب قرار دارند و ظلم و خیانت در امانت، دروغ‌گویی و... موانع رسیدن به آن قلمداد می‌شوند؛

۹- پاره‌ای از افعال و صفات را عقل به‌تنهایی ادراک می‌کند، لذا باید و نباید آن را نیز ادراک می‌کند و در موارد دیگر باید به دین برای ادراک فهم باید و نباید و خوب و بد رجوع کند؛

۱۰- در نظریهٔ ضرورت بالقیاس و بالغیر بنا براین نیست که مصادیق خوب و بد و یا باید و نباید به تفصیل ارائه گردد، بلکه مقصود اصلی آن، این است که نشان دهد، مصادیق خوب و بد و باید و نباید را چه عقل ادراک کند و چه از طریق نقل به آن پی ببرد، بین آنها و کمال مطلوب رابطهٔ واقعی، علی و معلولی و نفس‌الامری برقرار است و

باید و نبایدها، نتایج قابل استنتاج از مقدمات هستی‌شناسی، انسان‌شناسی، خداشناسی و جهان‌شناسی هستند و باید و نبایدهای اخلاقی و حتی دین از متن واقع برخاسته‌اند و در این جهت، نظریه، موفقیت کامل دارد.

با توجه به این مبانی، پاسخ شبهات گذشته روشن‌تر می‌گردد و پاسخ شبهاتی مانند موارد زیر نیز داده می‌شود:

شبهه اول: میان رابطه غذاخوردن و سیرشدن و رابطه عدالت و کمالات انسان تفاوت وجود دارد؛ زیرا غذاخوردن و سیرشدن امور واقعی و طبیعی‌اند و رابطه علیت در آنها روشن و محرز است؛ ولی در مسائل اخلاقی، بیشتر جنبه‌های عاطفی و احساسی مطرح است، نه امور نفس‌الامری و علیت و ضرورت بالقیاس و رابطه نفس‌الامری در اخلاق چندان جایگاهی ندارد.

پاسخ: روشن است که اولاً، این مطلب یک ادعای صرف است؛ یعنی نفی روابط علی بین افعال و غایات و نتایج مطلوب انسان، نه بدیهی است و نه دلیلی به نفع خود دارد؛ ثانیاً، تأثیر مثبت پاره‌ای از افعال و صفات در روح و روان و تأثیر منفی پاره‌ای دیگر وجدانی است؛

ثالثاً، آیات و روایات زیادی ظهور و یا صراحت بر ابتنای واجبات و محرمات بر مصالح و مفاسد دارند؛

رابعاً، بحث تکامل روح و روان و حرکت جوهری نفس در فلسفه اسلامی، مخصوصاً در حکمت متعالیه به احسن وجه تقریر و تبیین شده است؛

خامساً، مبنای نظریه، پذیرفتن روابط علی و معلولی است و با رد این مبنا از مجموعه نظریه خارج خواهیم شد و یا باید به احساس و عواطف و یا آداب و سنن اجتماعی و یا نظریه جعل محض اشاعره ملزم شویم و نظریه اول و دوم منجر به نسبیّت در اخلاق می‌گردد و نظریه سوم با آیات و روایات و عقل و روان مخالفت دارد؛

سادساً، - پاسخ مستقیم به شبهه - اگر کسی مبانی مورد قبول نظریه را بپذیرد، محال است بتوان بین غذاخوردن و سیرشدن و عدالت و کمال مطلوب نفس، کوچک‌ترین فرقی از جهت روابط علی و معلولی و نفس‌الامری قائل شد و اساساً با غایت‌گرایی در اخلاق که لازمه معارف قرآن و روایات و فلسفه اسلامی است، راهی به جز نظریه

ضرورت بالقیاس و بالغیر وجود ندارد.

شبهه دوم: این نظریه نمی‌تواند رابطه علی و معلول میان همه افعال و نتایج را کشف کند، پس در مقام عمل ناکارآمد است.

پاسخ: اولاً، هیچ نظریه اخلاقی قدرت این کار را ندارد؛ یعنی قدرت ارائه درست و تفصیلی همه امور اخلاقی را ندارد؛

ثانیاً، سرّ نیاز انسان به دین، همین است که عقل بشر توان درک همه روابط نفس‌الامری در پیوند با نفس و کمال مطلوب آن را ندارد؛

ثالثاً، آنچه مقصود اصلی این نظریه است، ارائه مدل کامل نظام اخلاقی صرف نیست؛ چون امکان ندارد، بلکه در صدد بیان این حقیقت است که دین و اخلاق، امور جعلی و انشای محض نیستند که بدون هیچ ملاک و معیاری ارائه شده باشند، بلکه یا گزاره‌های اخباری قابل استنتاج از واقع و با انشای مبتنی بر واقع‌اند و یا با واقع ارتباطات محکم و وثیقی دارند و با این مقدمه، هر آنچه از این روابط را بتوان از عقل و نقل استخراج کرد، می‌تواند مقدمه خوبی برای رسیدن به نظام اخلاقی مطلوب و معقول باشد.

در مواردی هم که به روابط علی و معلولی نائل نشدیم، مطمئنیم براساس مصالح واقعی و در طریق رسیدن به کمال مطلوب ارائه شده‌اند؛

رابعاً، بسیاری از معارف دین، مثل حقیقت صراط، جهنم، بهشت، درجات بهشت، عالم برزخ، تجسم اعمال، تجسم نفوس به صور اعمال و ... با این نظریه تبیین معقول می‌یابند که شرح آن یک مقاله جدا می‌طلبد.

ب) آثار نظریه مذکور

۱. ایجاد نظام اخلاقی؛

۲. تبیین معقول اخلاقیات دین و معارف مرتبط با اخلاق؛

۳. تبیین معقول معارف مربوط به جهنم، بهشت، تجسم اعمال و غیر آن؛

۴. دفاع از آموزه‌های دین به صورت معقول.

این آثار و امثال آن، بسیار روشن و آشکار است و نیاز به توضیح فراوان ندارد،

گرچه تفصیل همین مطلب مقاله‌ای جدا می‌طلبد.

نتیجه‌گیری

۱. مفاد باید و نباید، ضرورت بالقیاس و بالغیر «بالقیاس بالغیر» است.
۲. ضرورت بالقیاس و بالغیر، یعنی ضرورتی بالقیاس میان ایجاد فعل و نتیجه که از ضرورت بالقیاس بین وجود فی نفسه فعل و نتیجه ناشی می‌شود.
۳. با توجه به رابطه واقعی میان افعال انسان و نتایج مترتب بر آنها و نیز کمال مطلوب انسانی که قرب الهی است و اینکه قرب الهی با هر فعل و صفت حاصل نمی‌شود، بلکه افعال و صفات خاص قرب الهی را به دنبال دارند، ضرورت انجام پاره‌ای از افعال و ضرورت اتصاف به پاره‌ای از صفات و ضرورت ترک پاره‌ای از افعال و ضرورت نفی پاره‌ای از صفات، کاملاً روشن است و همین حقایق پشتوانه حقیقی باید و نبایدهای اخلاقی است.
۴. نظریه «ضرورت بالقیاس و بالغیر» عهده‌دار تبیین معقول گزاره‌های اخلاقی است و جهات عاطفی و احساسی و ارزشی آن را نفی می‌کند، بلکه مؤید و مؤکد آن است.
۵. این نظریه قصد ندارد خوب و بد همه افعال و صفات را روشن سازد، بلکه با ارائه مبنا و اشاره به خوب و بد پاره‌ای از افعال و سیر استدلال برای رسیدن به باید و یا نباید آنها قصد دارد روشن سازد که اخلاق واقعی و بر واقعیات مبتنی است و پشتوانه واقعی دارد و صرف احساس یا عاطفه و یا تربیت مبنای اخلاق نمی‌باشد.

منابع

۱. حائری یزدی، مهدی، ۱۳۶۱، *کوششهای عقل عملی*، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
۲. طباطبائی، سیدمحمدحسین، ۱۳۵۶، *اصول فلسفه و روش رئالیسم*، قم: مرکز بررسی‌های اسلامی.
۳. مطهری، مرتضی، ۱۴۰۴-۱۳۶۲، *تقدی بر مارکسیسم*، تهران: انتشارات صدرا، چاپ اول.
۴. _____، ۱۳۷۲، *مجموعه آثار*، ج ۱، تهران: انتشارات صدرا، چاپ سوم.
۵. _____، ۱۳۷۳، *مجموعه آثار*، ج ۷، تهران: انتشارات صدرا، چاپ دوم.
۶. مصباح، محمدتقی، ۱۳۶۶، *آموزش فلسفه*، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی، معاونت فرهنگی، چاپ دوم.
۷. لاریجانی، صادق، *جزوه درسی فلسفه اخلاق*، (ارائه شده در تربیت مدرس قم).